

رسائل

مجله علمی دانش پژوهان مجتمع فقه، حقوق و قضای اسلامی
سال ششم، شماره اول، پیاپی نهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
صفحات ۱۳ تا ۲۷

احمد اسماعیلیان*

mohammadta@mailfa.org

ماهیت‌شناسی مرگ مغزی در فقه امامیه و حقوق ایران

چکیده

مرگ مغزی از موضوعات مستحدثی است که تعیین آثار فقهی مرتب بر آن منوط به تشخیص الحاق فرد مبتلا، به انسان زنده و یا مرده است. ارث، تزویج مجدد زوجه، بطلان وکالت، پیوند اعضا، قصاص، دیه، تعیین نوع جنایت وارد بر فرد مبتلا و ده‌ها اثر دیگر منوط به این است که مرگ مغزی را موت یا حیات بدانیم. از نظر پزشکی مرگ مغزی پایان حیات است؛ اما در قانون تعریفی برای آن مشاهده نمی‌شود؛ اگرچه در ماده واحده قانون پیوند اعضا مصوب ۱۳۹۷، حکم پایان حیات بر آن جاری شده است. اما در فقه، با توجه به عرفی بودن موضوع موت شرعی، در تحلیل فهم عرف و تطبیق حقیقت جدایی روح از بدن بر مرگ مغزی، بین فقها اختلاف شده است؛ لذا برخی آن را موضوعاً و برخی حکماً پایان حیات و برخی به همین ترتیب آن را استمرار حیات می‌دانند. برخی نیز بین حالات و دیگرانی بین احکام تفصیل قائل شده‌اند. در این مقاله ضمن بررسی این اختلافات، قول بقای حیات ترجیح داده شده است.

کلیدواژگان: مرگ مغزی، ازهاق روح، موت مشتبه، حیات غیرمستقر، حیات حیوانی، حیات نباتی

*فارغ‌التحصیل مدرسه عالی قضاوت و طلبه سطح سه حوزه علمیه قم.

مقدمه

پدیده مرگ مغزی از مسائل جدید و موضوعات نو ظهوری است که امروزه در جامعه پزشکی، مطرح و به تبع آن، به دلیل لزوم بحث فقهی درباره آن، وارد عرصه فقه اسلامی شده است. اهمیت این بحث از آنجائناشی شده که مرگ و حیات از نظر فقهی، موضوع بسیاری از احکام واقع می شود. به همین دلیل، باید پرسید: آیا انسان مبتلا به مرگ مغزی صرف نظر از مفهوم پزشکی آن، در نظر فقیهان، انسانی مرده است تا موضوع احکام اموات قرار گیرد و یا اینکه حیات دارد و احکام فقهی زندگان بر وی بار می شود؟ از موارد چالش برانگیز و مورد تأمل در این بحث، وضعیت جنایت بر انسان مبتلا به مرگ مغزی، است. اگر شخص مبتلا به مرگ مغزی آسیبی ببیند که منجر به مرگ حتمی شود، آیا چنین جنایتی مورد ضمان است و جانی، مستحق قصاص است و یا جنایت بر مرده تلقی می شود؟ در پرونده‌ای که در دادگاه کیفری استان تهران تشکیل شد، آقای «الف» با چاقو به سر آقای «ب» زده و «ب» دچار مرگ مغزی شده است. اولیای دم از «الف»، شکایت و تقاضای قصاص می کنند. اکثریت قضات محکمه کیفری به محکومیت جانی به قصاص نفس رأی می دهند، اما قضات دیگر شعبه رسیدگی کننده به این پرونده می گویند اولیای دم قبل از وقوع مرگ حتمی و جدا کردن وسایل تنفس مصنوعی، اعضای مجنی علیه را اهدا کرده اند. در واقع به فردی که در حالت مرگ مغزی قرار می گیرد، میّت گفته نمی شود و احکامی نظیر غسل میّت، نماز میّت و دفن میّت مترتب نمی گردد. بنابراین، اولیای دم با عمل اهدای عضو موجب فوت مجنی علیه شده اند. در این صورت «ب» نیز به جای قتل عمد، تنها به ایراد ضرب و جرح عمدی متهم می شود. بررسی وضعیت مرگ مغزی از این نظر که آیا چنین انسانی، زنده هست یا مرده، تأثیر بسزایی در این گونه پرونده ها دارد و برای حل این چالش ناگزیر باید با مراجعه به نظر فقها، به رویکرد آنها در این مسئله دست یافت.

از دیگر موضوعات مرتبط، مسئله پیوند اعضای بدن بیماران مرگ مغزی است. امروزه با پیشرفت تکنولوژی و علم پزشکی این امکان فراهم شده است تا اعضای بدن مبتلایان به مرگ مغزی را قبل از بروز مرگ کامل برداشته و به بیماران نیازمند پیوند بزنند و بدین وسیله، جان افراد زیادی را نجات

دهند. جواز پیوند اعضا در قانون ایران نیز پذیرفته شده است و در ماده واحده قانون «پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها مسلم است» (مصوب ۱۷ فروردین ۱۳۷۹) چنین آمده است: «بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می‌توانند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها بر طبق نظر کارشناسان خبره، مسلم باشد، به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولیّ میّت، جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضای فوق بستگی دارد، استفاده نمایند».

بی شک، ترتّب یا عدم ترتّب این قبیل از احکام و احکام دیگری مانند ارث، عدّه وفات، قصاص، دیه، بطلان وکالت، جواز ازدواج زوجه و مانند آن متوقف بر این است که از نظر فقهی و شرعی، مرگ مغزی را پایان حیات تلقی کنیم یا خیر. آیا فقهای شیعه همسو با نظر پزشکان، مبتلایان به مرگ مغزی را انسان‌هایی مرده دانسته و احکام اموات را بر آنان جاری می‌کنند و یا اینکه آنها را دارای حیات حیوانی دانسته و منشأ احکام و آثار حیات قرار می‌دهند؟

در این قانون تعریفی از مرگ مغزی نیامده است و به طور صریح نمی‌توان گفت قانون، مرگ مغزی را پایان حیات تلقی می‌کند، اما با پذیرش پیوند عضو، تلویحاً به این امر اشاره می‌کند. فقها درباره ماهیت مرگ مغزی، نظرات متضادی دارند. در فقه و اعتقاد فقها، ماهیت مرگ مغزی با تضارب آرا روبه‌روست و بسیاری از فقهای معاصر که متعرض موضوع شده‌اند، عقیده دارند که فرد مبتلا به مرگ مغزی، انسانی زنده است. این گروه از فقها در مواجهه با حکم پیوند عضو بیماران مبتلا به مرگ مغزی، دو نظر را برگزیده‌اند. برخی به دلیل اعتقاد به زنده بودن فرد مبتلا به مرگ مغزی اجازه پیوند عضو نمی‌دهند. اما برخی دیگر با توجه به برگشت ناپذیری سلامت بیمار مبتلا به مرگ مغزی، از قاعده تراحم بین وجوب حفظ نفس فرد مبتلا به مرگ مغزی و وجوب حفظ نفس افرادی که نیازمند پیوند عضو هستند، پیوند عضو را مجاز می‌دانند. در واقع این گروه از فقها به عنوان ثانوی با این حکم موافقت کرده‌اند. نظیر این حکم در بحث غرق غرقی مطرح است. فقها معتقدند در صورتی که دو نفر در حال غرق شدن هستند و فرد تنها می‌تواند یکی از آنها را نجات دهد، بر او واجب است که همان فرد را نجات دهد. در بحث مرگ مغزی نیز، از یک سو فرد مبتلا به مرگ مغزی به دلیل

عدم بازگشت سلامتی مغزی اش، بعد از سپری شدن یک دوره زمانی، در نهایت جان خود را از دست خواهد داد ولی در مقابل برخی از بیماران نیازمند به پیوند عضو، با انجام عمل پیوند عضو، سلامتی خود را به دست خواهند آورد، در این صورت با اجرای قاعده تزاحم، حفظ نفس افراد نیازمند به پیوند عضو، واجب خواهد شد.

پژوهش پیشرو، ابتدا به ماهیت پزشکی مرگ مغزی و شناسایی موضوع می پردازد. در ادامه، به صورت اجمالی، وضعیت مرگ مغزی را با نظایر فقهی آن مانند «موت مشتبّه» و «حیات غیر مستقر» که در کتب فقهی گذشته آمده، مقایسه می کند. سپس آرای فقهای معاصر که به صورت مشخص از مرگ مغزی بحث کرده اند، بیان خواهد شد. عده ی زیادی بر این باورند که مرگ مغزی پایان حیات نیست و حیات حیوانی همچنان ادامه دارد و عده ای عقیده دارند مرگ مغزی پایان حیات حیوانی است. هر کدام برای اثبات مدعای خود، ادله ای اقامه می کنند. در مقابل گروه سومی از فقها قائل به تفصیل شده و برخی از احکام انسان حی و برخی از احکام اموات را بر فرد مبتلا به مرگ مغزی جاری می کنند. برای تصمیم گیری در مورد نظر صحیح، ادله هریک از انظار مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ماهیت پزشکی مرگ مغزی

مرگ مغزی از موضوعات تازه ای است که از عرصه پزشکی وارد بحثهای فقهی شده و به دلیل پیچیدگی و تخصصی بودن آن، طبیعی است که باید آن را از نگاه متخصصان و پزشکان موضوع شناسی کرد. بر همین اساس می توان با مراجعه به تعریف پزشکی مرگ مغزی به شناخت واضح تری از آن دست یافت. در علم پزشکی، از مرگ مغزی و مصداق آن سه تعریف ارائه شده است. به طور کلی، از نظر پزشکان به اختلال عملکرد قسمتهای مختلف مغز و توقف آنها از ایفای وظایفشان، مرگ مغزی گفته می شود. اما اختلاف در اینکه اختلال باید به چه میزان باشد و شامل کدام یک از اجزای مغز می شود، سه نظر وجود دارد.

«نظریه اول: مرگ مغزی به توقف برگشت ناپذیر فعالیت قشر مغز اطلاق می شود که در این

حالت، شخص، هوشیاری خود را برای همیشه از دست می دهد.

نظریه دوم: طبق این نظریه، مرگ مغزی به مرگ ساقه مغز گفته می شود که بعد از مرگ ساقه

مغز، قشر مغز نیز از کار می افتد و در نتیجه، بیمار علائم حیاتی خود را از دست می دهد. تمام کسانی که مبتلا به چنین وضعیتی می شوند، در فاصله زمانی کمی دچار ایست قلبی می شوند و می میرند. نظریه سوم: ملاک در تحقق مرگ مغزی، از کار افتادن و مرگ تمام مغز شامل قشر مغز، ساقه مغز و مخچه است. بنا بر این، از بین رفتن حیات در دو سطح پوسته و ساقه با هم ملاک مرگ مغزی است». (اکبری و شاملی، «پژوهشی فقهی پیرامون پیوند اعضا» ۱۸۷)

پزشکان معاصر می پذیرند که مرگ مغزی به معنای توقف عملکرد قسمت‌های مختلف مغز (قشر، ساقه و مخچه) است که آثار جریان ناپذیری به دنبال دارد و در دو تعریف دیگر یعنی شناسایی مرگ مغزی به مرگ فقط ساقه یا مرگ قشر مغز تردید شده است. برای شناخت بهترین پدیده و آشنایی با ویژگی‌های آن به دو نمونه از تعریف‌های مندرج در نوشته‌های علمی اشاره می‌کنیم:

تعریف اول: «در اصطلاح پزشکی، مرگ مغزی به صدمه قطعی و غیر قابل بازگشت مغز اطلاق می‌گردد که طی آن، قشر مغز و ساقه مغزی به طور کامل از کار افتاده و هیچ گونه فعالیتی نداشته و جریان خون داخل مجسمه قطع شده باشد. به اختصار، مرگ مغزی توقف غیر قابل بازگشت کلیه اعمال مغز دانسته شده است؛ یعنی فرد، مغز خودش را از دست داده و مرگ قطعی رخ داده است». (ستوده، مرگ مغزی: پردازش فقهی حقوقی ۲۷)

تعریف دوم: «با ظهور این نظر [مرگ تمام مغز]، دو نظریه قبلی قویاً مورد تردید قرار گرفته است. پزشکی معاصر، مرگ مغزی را معادل توقف غیر قابل برگشت کلیه اعمال قسمت‌های مختلف مغز شامل ساقه مغز، قشر مغز و مخچه می‌داند. بیمار دچار مرگ مغزی به دلیل ضایعات برگشت ناپذیر، فعالیت‌های قشر مغز و نیز ساقه را از دست می‌دهد و در حالت اغمای کامل است و به تحریکات داخلی و خارجی پاسخ نمی‌دهد. بیمار فاقد هرگونه قدرت فهم و درک و آگاهی است. قلب وی به علت خاصیت خودکار بودن حرکت عضلات آن و مقاوم‌تر بودن مرکز تنظیم اعمال، برای مدتی به کار خود ادامه می‌دهد، لیکن این ضربان، موقتی است و تداوم آن تنها به کمک دستگاه تنفس مصنوعی امکان پذیر است». (حاتمی و مسعودی، «آثار حقوقی مرگ مغزی» ۶۴)

در نتیجه، در علم پزشکی معاصر، مرگ مغزی به توقف برگشت ناپذیر همه قسمت‌های مغز اعم

از قشر، ساقه مغز و مخچه اطلاق می‌شود که در این حالت، بیمار، شعور، احساس و حرکت ارادی ندارد و عملکرد قلب نیز پس از مدت کوتاهی متوقف می‌شود و ایست قلبی رخ می‌دهد.

مقایسه مرگ مغزی با موت مشتبه و حیات غیرمستقر

با توجه به جدید بودن موضوع، طبیعی است که پیشینه فقهی چندانی نداشته و پس از پیدایش، کانون توجه فقه‌های معاصر قرار گرفته باشد. با این حال، مواردی در کتب فقهی به چشم می‌خورد که ارتباط نزدیکی با مرگ مغزی دارد مثل «موت مشتبه» یا «حیات غیرمستقر». «موت مشتبه»، موردی است که شخص در ظاهر، مرده است، اما به مرگ او اطمینان نداریم و وضعیت، مشکوک است. «حیات غیرمستقر»، حالتی است که فرد حیات ناپایدار دارد؛ یعنی از یک طرف، بعضی از علایم حیات را دارد و از سویی، قابلیت بقای روح را از دست داده و از نظر عرفی، مرده‌ای متحرک و مثل حیوان مذبح است. این دو حالت با مرگ مغزی ارتباطی نزدیک و وضعیتی مشابه دارند. با این حال، انطباق داشتن یا نداشتن این عنوان‌ها با مرگ مغزی به بررسی بیشتر نیاز دارد.

الف. مقایسه مرگ مغزی با موت مشتبه

در بحث مربوط به احکام احتضار و تجهیز میت، فقها به استناد روایات، به استحباب تعجیل در امر تجهیز و کفن و دفن میت فتوا می‌دهند. این حکم مخصوص موارد غیر مشکوک است و در موارد مشکوک مثل شخص صاعقه‌زده، غریق، کسی که آوار بر او خراب شده و نظیر آن، به استناد روایات دیگر، به انتظار و صبر تا سه روز حکم می‌کنند مگر اینکه قبل از آن، نشانه‌های مرگ ظاهر و علم به وقوع مرگ حاصل شود.

شیخ مفید و شیخ طوسی مدت سه روز را مدت انتظار برای موارد مشکوک می‌دانند. (المقنعه ۸۶ و النهایه ۴۰) محقق حلی نیز تأخیر در تجهیز مشکوک الممات را معلق به حصول علم می‌دانند. یعنی هر زمان که از طریق نشانه‌های مرگ، علم حاصل شود از آن زمان تجهیز و تسریع مستحب است. (المعتبر ۱: ۲۶۲) البته فقها حکم و جواب انتظار را به موارد مشکوک منصوص در روایات منحصر ندانسته و به موارد مشکوک دیگر نیز سرایت داده‌اند، اما مرگ مغزی را از این قبیل نمی‌توان به شمار آورد. چرا که امروزه با پیشرفت علم پزشکی، تعریف مشخصی از مرگ مغزی وجود دارد و فقها باید درباره این موضوع

مشخص اظهار نظر کنند که آیا چنین شخصی، زنده و متعلق احکام زندگان است و یا به پیروی از نظر پزشکان، تنها دارای حیات نباتی بوده و متعلق احکام مردگان است. در گذشته به دلیل معلوم نبودن وضعیت در موارد یادشده، توصیه می‌شد تا معلوم شدن وضعیت صبر کنند. در این صورت اگر فقیهی نظر پزشکان در مورد جاری کردن احکام اموات بر فرد مبتلا به مرگ مغزی را بپذیرد، موت مستقر بوده و از موضوع موت مشتبه خارج است. و اگر فقیهی شخص مبتلا به مرگ مغزی را میت نداند، احکام و آثار فرد زنده بر او بار شده و در این صورت نیز، موضوع موت مشتبه منتفی خواهد بود.

ب. مقایسه مرگ مغزی با حیات غیر مستقر

یکی دیگر از مسائل فقهی که با مرگ مغزی ارتباط نزدیکی دارد، موضوع «حیات غیر مستقر» است. حیات غیر مستقر که گاهی به حرکت مذبوح و سربریده تشبیه می‌شود، حالتی بین مرگ و حیات است که شخص در این حالت، آخرین رمق حیات را داراست و به تعبیری، اگر چه ارتباط روح و جسم به طور کامل قطع نشده و آثار حیات موجود است، اما بدن قابلیت بقا و ادامه زندگی را از دست داده و مثل انسان مرده است. از این موضوع در ابواب مختلفی مثل ارث، وصیت، دین، زوجیت و جنایت سخن به میان آمده و در برخی از احکام، شخص دارای حیات غیر مستقر در حکم مرده تلقی شده و احکام مردگان بر او جاری شده است.

صاحب جواهر می‌گوید: «اگر بر شخص جنایتی وارد کند و او را در حکم مذبوح قرار دهد؛ یعنی حالتی که شخص حیات مستقرش را از دست داده و ادراک و نطق و حرکت اختیاری نداشته باشد و در این حالت، فرد دیگری، مجنی علیه را سرببرد، شخص اول [جانی اول] مستحق قصاص است؛ چون او قاتل است و شخص دوم [جانی دوم] باید دیه جنایت بر میت را بپردازد؛ چون سر کسی را که در حکم میت است، قطع کرده است». (جواهر الکلام ۴۲: ۵۸) ملاحظه می‌شود که موضوع قصاص، از هاق نفس است؛ یعنی شخصی مستحق قصاص است که با تجمیع شرایط دیگر موجب از هاق نفس محترمه و مرگ انسان شود. در این مثال، فرد اول یعنی کسی که با جنایت خود، مجنی علیه را در حالت حیات غیر مستقر قرار داده، محکوم به قصاص شده و نشانه این است که فقها انسان دارای حیات غیر مستقر را در باب جنایت، ملحق به انسان مرده کرده‌اند.

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز در این باره در ماده ۳۷۲ می‌گوید: «هرگاه کسی آسیبی به شخصی وارد کند، به گونه‌ای که وی را در حکم مرده قرار دهد و تنها آخرین رمق حیات در او باقی بماند و در این حال، دیگری با انجام رفتاری به حیات غیر مستقر او پایان دهد، نفر اول قصاص می‌شود و نفر دوم به مجازات جنایت بر میت محکوم می‌گردد...».

ملاک‌های متفاوتی در لسان فقها برای استقرار و عدم استقرار حیات بیان شده است. ملاک‌های حیات مستقر عبارتند از: قابلیت زیستن به مدت یک یا دو روز (شیخ طوسی، المبسوط ۲۰۳: ۷ و عاملی، مفتاح الکرامه ۸: ۴۶) و داشتن حرکت قوی (شیخ طوسی، الخلاف ۳: ۲۵۸) و ملاک‌های حیات غیر مستقر عبارتند از: وضعیت جسمانی مثل زوال ادراک، نطق و حرکت اختیاری (نجفی، جواهر الکلام ۴۲: ۵۸؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام ۱۵: ۹۳ و خویی، مبانی تکملة - موسوعه ۴۲: ۲۱)

با ذکر این موارد، وضعیت مرگ مغزی به حیات غیر مستقر بسیار نزدیک و قابل تطبیق بر آن است، اما حق این است که باید بین این دو نیز فرق گذاشت؛ چون حیات غیر مستقر به معنای زندگی فردی است که در آن، بدن قابلیت تعلق روح و ادامه حیات را از دست داده است. هر چند بعضی از عوارض حیات را داراست، اما مرده به حساب می‌آید و به همین دلیل است که در فرض جنایت بر شخصی که حیات غیر مستقر دارد، جانی محکوم به قصاص نمی‌شود، بلکه کسی که حیات مستقر فرد را سلب کرده است، قصاص می‌شود. در حالی که در مرگ مغزی، هر چند (در فرض مرگ تمام مغز) عملیات احیا با دستگاه صورت می‌گیرد و گردش خون مصنوعی است، اما بدن قابلیت بقای حیات و تعلق روح را از دست نداده است. پس روزهای زیادی می‌تواند زنده بماند بدون آنکه نشانه‌های فساد در بدن ظاهر شود. قابلیت بقا و ادامه حیات، ملاکی برای تشخیص مرگ و حیات و فارقی برای این دو عنوان است، چنانکه شیخ طوسی درباره جواز و عدم جواز تذکیه حیوانی که آسیب ببیند، از این ملاک استفاده می‌کند. (المبسوط ۶: ۲۷۵) این امر به خوبی نشان می‌دهد که ملاک در حیات و مرگ، قابلیت بقاست.

با این اوصاف، حمل کلام برخی از بزرگان - که در مسئله مرگ مغزی قائل به تفصیل در احکام

مربوط به مرگ و حیات شده است. بر حیات غیر مستقر نادرست است. شاهد این ادعا آن است که تفصیل دهندگان، شخص مبتلا به مرگ مغزی را در احکام مربوط به ارث و زوجیت و عده وفات، ملحق به زنده می دانند، در حالی که فرد دارای حیات غیر مستقر در احکام مذکور، ملحق به مرده است.

بنابراین، هیچ یک از عناوین «موت مشتبّه» و «حیات غیر مستقر» بر مرگ مغزی قابل تطبیق نیست و برای شناسایی ماهیت این امر تنها به کلام فقیهانی بسنده می کنیم که متعرض این مسئله شده و به طور مشخص به این امر پرداخته اند. در بین فقهای معاصر، عده زیادی بر این باورند که مرگ مغزی پایان حیات نیست و حیات حیوانی همچنان ادامه دارد و عده ای عقیده دارند مرگ مغزی پایان حیات حیوانی است که هر کدام برای اثبات مدعای خود، ادله ای اقامه می کنند.

بررسی فقهی مرگ مغزی

اظهار نظر در خصوص مرگ مغزی و اینکه آیا مبتلا به مرگ مغزی، انسانی زنده تلقی می شود یا مرده، نیازمند موضوع شناسی و نگاه دقیق به ماهیت پزشکی این پدیده است. بی شک، احکامی نظیر جواز یا عدم جواز قطع دستگاه های تنفسی و حیات بخش یا اهدای عضو بیماران مرگ مغزی به بیماران نیازمند دیگر، به بررسی این مسئله بستگی دارد که آیا از منظر فقهی، مبتلا به مرگ مغزی، انسانی زنده تلقی می شود یا مرده و فاقد حیات است؟ آیا مرگ مغزی از نگاه دینی به منزله پایان حیات است یا خیر؟ به تعبیر دیگر، آیا زنده نگه داشتن فرد مرگ مغزی شده، به معنای استمرار حیات است و یا به معنای طولانی نمودن ممات اوست؟

فقهای شیعه در مواجهه با این سؤال، دیدگاه های متفاوتی دارند. عده ای به وجود حیات در این گونه افراد معتقدند و مرگ مغزی را پایان حیات نمی دانند و احکام مردگان را درباره آنان جاری نمی کنند. در مقابل، عده ای قائل به پایان حیات در مبتلایان به مرگ مغزی هستند و همسو با نظر پزشکان، مرگ مغزی را مساوی با پایان حیات می دانند. در مقابل این دو رویکرد عمده که به صورت مطلق، به حیات یا ممات حکم می کند، رویکرد سومی وجود دارد که نظری تفصیلی در احکام مبتلایان به مرگ مغزی، درپیش می گیرد.

انظار فقها در مورد مرگ مغزی

آیت الله تبریزی از جمله کسانی هستند که مرگ مغزی را پایان حیات نمی دانند. ایشان در پاسخ به استفتائی که در این خصوص شده است بیان می کنند که خاموشی کامل بدن معیار در ترتب احکام موت است و موت طبی که صرفاً مرگ قوه عاقله است، معیار نیست. (صراط النجاة - محشی ۵۵۲:۲) به همین دلیل جدا کردن تجهیزات را جایز نمی دانند چون سبب تسریع در مرگ بیمار است. (همان ۵۵۲:۲ و فقه الأعدار الشرعیه و المسائل الطبیه ۱۹۸) مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی نیز معیار در مرگ را تعریف عرفی آن می دانند و صریحاً بیان می کنند که انسان مبتلا به مرگ مغزی از لحاظ فقهی و عرفی، میت محسوب نمی شود و احکام حیات حتی قصاص و دیه شرعاً بر او مترتب می شود. (جامع المسائل فارسی ۱۱۳:۲ و احکام پزشکان و بیماران ۱۴۸-۱۴۹) مرحوم آیت الله منتظری نیز از قائلین به این نظر هستند. مطابق نظر ایشان، شخص مبتلا به مرگ مغزی تا زمانی که قلب او کار می کند میت محسوب نمی شود و اگر اعضای وی قطع شود قتل عمد صادق است و اگر حکم به قصاص نشود؛ لاقلاً دیه دارد. (رساله استفتائات ۳: ۳۴۳)

آیت الله سیستانی نیز از جمله فقهای هستند که مرگ مغزی را پایان حیات نمی دانند و معتقدند که مرگ مغزی به شرطی پایان حیات محسوب می شود که ریه و قلب حتی با تجهیزات پزشکی نتوانند کار کنند. (مسائل المنتخبه ۵۷۵) مرحوم آیت الله بهجت نیز رسیدگی به بیماران مرگ مغزی را لازم می دانند و معتقدند تا زمانی که از تمام جهات مرگ حاصل نشود، میت نیستند و احکام میت بر آنها مترتب نمی شود. (استفتائات ۱: ۳۴۲ و ۳۳۵)

آیت الله آصف محسنی از دیگر قائلین به این نظر هستند. ایشان پس از اینکه حقیقت مرگ و نهایت حیات انسانی را با توجه به مضامین قرآنی، زهاق روح و قطع کامل اتصال و تعلق آن به جسد می دانند، به این امر معتقد می شود که حقیقت مذکور، نه محسوس است تا بتوان به کمک دانش پزشکی آن را درک کرد و نه عقل توان درک آن را دارد و نه در شرع از لحظه انقطاع روح از بدن سخنی آمده است. (الفقه و مسائل طبیه ۱: ۱۲۹-۱۳۱؛ ۲: ۲۰۷-۲۰۸)

مرحوم آیت الله خویی معتقدند متوقف کردن تجهیزات، فی حدّ نفسه و به خودی خود، جایز

نیست، اما اگر با مورد اهم، در تراجم بود، اهم مقدّم می‌شود. (فقه الأعدار الشرعية والمسائل الطیبه ۱۹۹-۲۰۰) آیت الله صافی گلپایگانی و موسوی اردبیلی نیز معتقدند برداشتن اعضای بیمار مرگ مغزی چون موجب تسریع در مرگ او می‌شود، جایز نیست. بنابراین اگر پزشکی اقدام به پیوند اعضای وی بکند؛ جنایت او عمدی محسوب می‌شود. (استفتائات پزشکی ۵۰-۵۱ و گنجینه استفتائات قضایی سؤال ۲۳۷ و ۸۰۱۶) همچنین آیت الله خامنه‌ای معتقدند اگر پیوند اعضای بدن بیمار مرگ مغزی، باعث تسریع در مرگ و قطع حیات آنان شود، جایز نیست. در غیر این صورت به شرطی پیوند جایز است که بیمار قبلاً اذن داده باشد یا اینکه نجات نفس محترمی متوقف بر این پیوند باشد. (أجوبه الإستفتائات فارسی ۲۸۶)

در مقابل آیت الله فیاض کابلی از جمله کسانی هستند که بیمار مرگ مغزی را مرده می‌داند. به عقیده ایشان چون اعضای بدن قادر به انجام فعالیت‌های طبیعی خود نیستند، این فرد مرده به حساب می‌آید. هر چند که قلب چنین شخصی به وسیله تجهیزات پزشکی عمل می‌کند اما این عمل طبیعی قلب نیست بلکه به واسطه دستگاه است. (المسائل المستحدثه ۱۸۰)

آیت الله نوری همدانی از فقهای هستند که پیوند اعضای بیمار مرگ مغزی را با وصیت فرد یا اذن فقیه جامع الشرایط جایز می‌داند. بنابراین هر چند ایشان تصریحی ندارند که بیمار مرگ مغزی مرده است اما پذیرش وصیت وی منوط به این است که او را مرده محسوب کنیم. به بیان دیگر، یکی از احکام میت این است که وصیت او پذیرفته شود که ایشان برای فرد مرگ مغزی پذیرفته است. (گنجینه استفتائات قضایی سؤال ۲۳۷)

آیت الله مکارم شیرازی اعتقاد به تفصیل احکام در مبتلایان به مرگ مغزی داشته و می‌گوید: «با توجه به اینکه پزشکان تصریح می‌کنند این گونه افراد [مبتلا به مرگ مغزی]، مانند شخصی هستند که مغز او به کلی متلاشی شده [است] یا سرازتن او جدا کرده‌اند که با کمک وسایل تنفس مصنوعی و تغذیه ممکن است تا مدتی به حیات نباتی ادامه دهد، يك انسان زنده محسوب نمی‌شوند، در عین حال، يك انسان کاملاً مرده هم نیستند. بنابراین، در احکام مربوط به حیات و مرگ باید تفصیل داده شود...». (احکام پزشکی ۱۱۳، گنجینه استفتائات قضایی سؤال ۲۳۷)

ادله عدم تحقق مرگ به واسطه مرگ مغزی

دلیل اول: تحقق نیافتن مفهوم حقیقی موت

مرگ پدیده‌ای در عالم واقع و سبب حقیقی آن براساس آیات و روایات جدایی روح از بدن است. در آیات قرآن و روایات به ملائکه قبض روح و نحوه‌ی تحقق آن اشاره شده است. در آیه ۴۲ سوره زمر بیان شده است که خداوند متعال در زمان مرگ، روح را قبض می‌کند. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

اولین دلیل و دیدگاهی که در توجیه نظر قائلین به زنده بودن بیمار مرگ مغزی، بیان شده این است که معنای واقعی و دینی مرگ - مفارقت روح از جسد - تحقق نیافته است. در مقابل برخی از فقها و محققین معتقدند که مفهوم حقیقی مرگ در مرگ مغزی محقق شده است. آیت الله خرازی از فقهای است که رجوع به عرف را در تحقق عنوان موت و حیات موجه می‌داند، اما در تحلیلی، احتمال رجوع به نظر کارشناس را مطرح کرده است و می‌گوید: «اگر بگوییم موت و حیات از امور واقعی هستند، در این صورت، اگر عرف، یقین به مرگ شخصی پیدا کند، ولی پزشکان بگویند زنده است، نمی‌توان این شخص را دفن کرد؛ چون مرگ، امری واقعی است و حکم دفن برواقع مرگ بار می‌شود، نه بر صدق مفهوم عرفی آن. [موضوع دفن ثابت نشده و حکم نیز مترتب نخواهد شد]... همچنین اگر پزشکان به وقوع مرگ خبر دهند [موضوع احراز خواهد شد] نه به این خاطر که مفهوم مرگ، صادق است، بلکه به خاطر اینکه حقیقت مرگ واقع شده است؛ چون هر چند عرف عام در تحقق مرگ شک دارد، اما به دلیل اینکه پزشکان، در وقوع و عدم وقوع مرگ، تخصص دارند، اعتماد به قول آنها جایز است [و با شهادت آنها می‌توان گفت: واقع مرگ محقق شده است]». (مجله فقه اهل بیت ۹۰: ۱۹) ایشان روایاتی را که درباره تخطئه عرف و لزوم به تأخیر انداختن دفن در موارد مشتبّه تا ظهور نشانه‌های مرگ یا گذشت زمان وارد شده است، مؤیدی برواقعی بودن مرگ و حیات می‌داند، هر چند در نهایت می‌گوید: مسئله مرگ مغزی، خالی از اشکال نیست. (همان ۹۱: ۱۹)

همچنین مسعودامامی پس از بررسی زمان دمیده شدن روح در جنین به این نتیجه می‌رسد که ولوج

روح که حرکت ارادی و ادراک و احساس از مهمترین آثار آن است، محقق‌کننده حیات انسانی و حیات حیوانی است، اما حیات نباتی که به موجب حرکت غیر ارادی عضلات و ضربان قلب و به وجود آمدن استخوان‌ها حاصل می‌شود، هیچ ارتباطی با حیات حیوانی و انسانی ندارد. در نتیجه، جنین با داشتن حیات نباتی، انسان شمرده نمی‌شود. («زمان دمیده شدن روح»، ۵۱: ۱۱۱-۱۱۲) بنابراین نظر، با نبودن این آثار یعنی حرکت ارادی و احساس در حالت مرگ مغزی، به خروج روح از بدن پی می‌بریم و خروج روح از بدن به معنای پایان حیات حیوانی و انسانی است، هر چند بعضی از آثار حیات نباتی مثل ضربان قلب باقی باشد، همان گونه که در جنین، وجود حیات نباتی و آثار آن، از حیات انسانی حکایت نمی‌کند. اما در مقابل گروهی از فقها معتقدند معنای واقعی مرگ در مرگ مغزی محقق نشده است. دو دلیل برای این نظر ذکر شده است. دلیل اول عدم حصول علم و اطمینان به تحقق این حقیقت است. این عدم علم ناشی از این است که لحظه تعلق روح به بدن و لحظه قطع اتصال روح از بدن نه محسوس است، نه معقول و نه منصوص. دلیل دوم عدم ملازمه مرگ عضوی از بدن با خروج روح از تمام بدن است که در ادامه بدان اشاره می‌شود.

اول: نامحسوس، نامعقول و غیر منصوص بودن تعلق و انقطاع روح

آیت الله آصف محسنی در موارد مختلفی از کتاب خویش به این امر اشاره و استناد می‌کند که لحظه انقطاع روح از بدن و حصول موت، به دلیل محسوس نبودن و خارج بودن از حیطة تعقل و تعبد قابل درک نیست و نمی‌توان بدان علم پیدا کرد. (الفقه و مسائل طبیه ۲: ۲۰۷، ۲۰۸) ایشان در تشریح این نکته که پزشک نمی‌تواند به طور یقینی مدعی شود که روح از بدن جدا شده است بیان می‌کنند که قبول این نکته مستلزم این است که دوا دعا توسط علم پزشکی ثابت شود؛ اول اینکه ثابت شود مرگ ساقه مغز فقط به دلیل جدایی روح است نه دلیل دیگر. دوم اینکه ثابت شود مغز بعد از اینکه از کار افتاد به هیچ وجه قابل بازگشت یا تعویض نیست. اما از آن جایی که علوم تجربی نمی‌توانند این دو نکته را به شکل قطعی اثبات کنند، پس نمی‌توان حکم به مرگ کرد. (همان ۱: ۱۳۰)

دوم: عدم ملازمه مرگ عضوی از بدن با خروج روح از تمام بدن

دومین دلیلی که برای اثبات عدم تحقق موت حقیقی در بیمار مرگ مغزی اقامه شده این است

که مرگ عضوی از بدن ملازمه با خروج روح از تمام بدن ندارد. آیت الله سید محمد صدر از فقهایی هستند که مرگ را خروج کامل روح از بدن تعریف کرده اند و معتقدند تا زمانی که روح هرچند به میزان خیلی کمی با بدن ارتباط دارد؛ مرگ محقق نشده است. (ماوراء الفقه ۱۰: ۴۱۴۰)

آیت الله سند بحرانی نیز معتقد است مرگ یک عضو هرچند که عضوی حیاتی باشد؛ ملازمه با خروج روح از تمام بدن ندارد چرا که احتمال دارد مرگ در بقیه اعضا منتشر نشده باشد و قابلیت احیای مجدد مغز نیز وجود داشته باشد. البته ممکن است گفته شود بعد از مرگ مغز، اجزای آن فاسد می شود، بنابراین محال است مغز مجدداً احیا شود. در پاسخ به این نکته ایشان این گونه پاسخ می دهند که بین قضیه مبتنی بر غلبه و کثرت و قضیه ممتنعه دائمه فرق است. [کثرت فساد مغز و عدم حیات مجدد آن در مرگ مغزی به معنای امتناع و استحاله تجدید حیات در مغز نیست]. بنا بر این، در صورت شک در بقای استمرار حیات یا زوال آن، مرده دانستن مرگ مغزی، حکمی بدون مجوز است. (فقه الطب و التضخم النقدي ۷۱)

با توجه به غیر محسوس بودن جدایی روح از بدن و عدم تشخیص یقینی آن در واقع، فقها به بررسی ملاک صدق مرگ از نظر عرف پرداخته اند. در این صورت اگر ملاک و ضابطه عرفی مرگ در مرگ مغزی صادق باشد، مرگ شرعی نیز محقق بوده و احکام آن باری می شود.

دلیل دوم: صدق نکردن مفهوم عرفی موت

در میان اهل لغت مرگ در مقابل حیات در نظر گرفته شده و تعریف دقیق یا ضابطه خاصی برای آن بیان نشده است. جوهری در الصحاح (۱: ۲۶۷) و ابن منظور در لسان العرب (۲: ۹۰) موت را ضد حیات معنا کرده اند. ابن فارس در معجم مقاییس اللغة نیز موت را ضد حیات معنا کرده و آن را دال بر ذهاب و خارج شدن قوه ای از یک شیء دانسته است. (۵: ۲۸۳) راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن (۷۸۱) و طریحی در مجمع البحرین (۲: ۲۲۳) انواع موت را به حسب انواع حیات دانسته و اولین نوع آن را به ازاء قوه ای نامیه موجود در انسان و حیوان و نبات بیان کرده اند. با این وجود فقهای معاصر در مقام بررسی مرگ مغزی، به بیان ضابطه مرگ از نظر عرف اقدام کرده اند.

الف. شاخص های عرفی مرگ و حیات

بنابر نظر کسانی که موت عرفی را معیار می‌دانند، از سویی، معیار موت و ترتب آثار، صدق مفهوم عرفی آن است و از سوی دیگر، مفهوم عرفی موت با تعریف فقهی آن یعنی مفارقت روح از بدن تفاوتی ندارد. پس عرف، کسی را مرده می‌پندارد که روح از بدنش جدا شود. حال سؤال این است که این معنای عرفی و فقهی با چه شاخص و نشانه‌ای تحقق می‌یابد و به تعبیر دیگر، عرف چه زمانی و با چه ملاک و شاخصی، به علم یا اطمینان می‌رسد که این امر نامحسوس (جدایی روح از بدن) حاصل شده است؟

برخی از فقها برای تشخیص زمان مرگ و تفکیک دو مقوله حیات و مرگ، شاخص‌هایی بیان کرده‌اند که به نظر می‌رسد همگی از مؤلفه‌های عرفی مرگ و حیات است و به دیگر بیان، با این شاخص‌ها، مفهوم عرفی موت و موضوع احکام مرده احراز می‌شود:

اول: توقف کامل و نهایی حرکت قلب

یکی از شاخص‌هایی که فقها برای تشخیص زمان مرگ بیان می‌کنند، توقف کامل و بدون بازگشت قلب است که در این نگاه، در صدق عنوان زنده، تفاوتی بین حرکت طبیعی قلب و حرکت با کمک دستگاه تنفس مصنوعی نیست. مرحوم آیت الله فاضل از فقهایی است که تصدیق عرفی را در احراز موضوع احکام مرده، ملاک و مبنا قرار می‌دهد و به نظر می‌رسد بر این باور است که اطمینان عرف در تصدیق مفهوم موت در صورت توقف قلب حاصل می‌شود: «برداشتن اعضای افرادی که به علت سگته مغزی یا تصادف از لحاظ پزشکی، امیدی به زنده ماندن آنها نیست، ولی قلب آنها از کار نیافتاده است، مشکل است، خصوصاً قلب را که هنوز از کار نیافتاده، اگر بردارند، بعید نیست که صدق قتل کند». (جامع المسائل فارسی ۱: ۵۷۳، ۵۷۴)

در مقابل گروهی از فقها معتقدند از نگاه عرف، زمانی مرگ شخص فرامی‌رسد و به او مرده اطلاق می‌شود که قلب از حرکت طبیعی و خود به خودی متوقف شود و به دنبال آن، حرکت نبض و جریان خون باز ایستند. حرکت طبیعی معیار حیات است و اگر قلب به مرحله‌ای برسد که حرکت طبیعی را از دست بدهد و به کمک دستگاه تنفس دهنده به حیات خود ادامه دهد، از نظر عرفی، چنین انسانی، زنده تلقی نمی‌شود. باید بین حالات مختلف مرگ مغزی تفاوت گذاشت؛ در حالتی که قلب دارای

حرکت طبیعی و ذاتی خود است، شخص از نظر عرف، زنده است و در حالتی که این حرکت طبیعی متوقف شود، معنای عرفی موت محقق می‌گردد. (مؤمن، کلمات سدیده ۱۹۴-۱۹۵ و خرازی، مجله فقه اهل بیت ۱۹: ۸۹-۹۰)

در این نگاه، حرکت ذاتی و طبیعی قلب به عنوان شاخص حیات مورد توجه است. تا زمانی که این حرکت، متوقف نشده است، باید به حیات حکم کنیم و اگر مبتلا به مرگ مغزی به مرحله‌ای برسد که حرکت طبیعی قلب را از دست بدهد و ادامه ضربان قلب به کمک دستگاه حمایتی صورت بگیرد، از نظر عرفی، شخص، مرده خواهد بود. تفاوت بین دیدگاه دوم و دیدگاه اول در تشخیص ملاک عرفی مرگ است.

دوم: توقف نهایی اعمال قلبی و ریوی

دومین معیاری که برای اطمینان عرف به موت بیان شده است؛ توقف نهایی اعمال قلبی و ریوی است. آیت الله سیستانی می‌گوید: «مقصود از شخص مرده [...] کسی است که اعمال ریوی و قلبی او متوقف شده و این توقف، نهایی و غیر قابل بازگشت باشد، اما فرد مرگ مغزی در حالی که ریه و قلب او در انجام وظایف شان استمرار داشته، مرده به شمار نمی‌آید، هر چند این تحرک و استمرار به وسیله دستگاه‌ها و تجهیزات تنفس مصنوعی صورت پذیرد». (المسائل المنتخبة ۵۷۵)

سوم: مرگ از جمیع جهات (حصول موت در همه اعضا)

آیت الله منتظری و بهجت تحقق مرگ را تنها در صورتی می‌دانند که نشانه‌های حیات در همه اعضای بدن از بین برود. (احکام پزشکی ۱۲۰؛ رساله استفتائات ۲: ۳۸۱ و استفتائات ۱: ۳۴۲ و ۳۹۵) به نظر می‌رسد این ضابط چندان روشن نیست. ولی گویا مقصود این دسته از فقها از مرگ کامل و همه سویه این باشد که هیچ یک از اعضای بدن دارای حیات نباشد و پس از قطع اعضای رئیسی بدن، بقیه اعضا نیز دچار توقف شود و در این حالت، مفهوم عرفی موت محقق می‌گردد.

در مقابل بعضی از فقها می‌گویند مبتلا به مرگ مغزی چون دچار توقف اعضا از عملکرد طبیعی و حرکات معمولی شده است، از نظر پزشکی، امیدی به حیات مجدد او نیست و از نظر طبیعی، مرده

به حساب می‌آید. (فیاض، المسائل المستحدثه ۱۸۰) با این حال، دلیل این گفتار را بیان نکرده‌اند و معلوم نمی‌کنند آیا ملاک در تحقق موضوع احکام مرده، نظر کارشناس است یا اینکه از نظر عرفی، مفهوم مرگ با توقف عملکرد طبیعی اعضا حاصل می‌شود؟

فارق بین این دو نظر در این است که از نظر عرف، مرگ اعضا از جمیع جهات ملاک صدق موت است و یا این که اگر اعضا به گونه‌ای متوقف شوند که از عملکرد طبیعی و حرکات معمولی خارج شده و امیدی به حیات مجدد آن نباشد، مرگ اعضا و به تبع آن مرگ بیمار محقق شده است؟ نتیجه بررسی برداشت فقها از ملاک عرفی صدق مرگ، این است که با توجه به تعدد ملاکات و عدم اشاره به نشانه مشخصی از این برداشت عرفی در لغت و سیره عقلا، نمی‌توان ترجیحی برای انتخاب یکی از ملاکات و به تبع آن تشخیص عرفی صدق مرگ در مرگ مغزی حکم نمود. با وجود اجمال در موضوع و عدم امکان ترجیح یکی از ملاکات، نمی‌توان به طور قطع در مورد زنده یا مرده بودن شخص مبتلا به مرگ مغزی قضاوت نمود. در این صورت باید به سراغ اصول عملیه مراجعه کرده و از این طریق حکم مسئله را روشن کرد.

دلیل سوم: استصحاب

سومین دلیل و دیدگاه درباره نظر زنده بودن بیمار مرگ مغزی استصحاب حیات است که در بیان فقها به دو صورت مطرح شده است؛ عده‌ای استصحاب موضوعی بقاء حیات و عده‌ای دیگر استصحاب حکمی حیات را بیان می‌کنند. ذیلاً به تقریر هر دو بیان پرداخته می‌شود.

اول: استصحاب موضوعی (استصحاب بقاء حیات)

بعضی از فقها در فرضی که شک در تحقق موت داشته باشیم، استصحاب بقاء حیات را اصل جاری می‌دانند. به عقیده این عده از فقها اگر مرگ مغز بعد از مرگ ساقه، حادث شود، در این فاصله زمانی، مبتلا به مرگ مغزی را نمی‌توان مرده به حساب آورد، بلکه مقتضای استصحاب، حیات شرعی اوست. بنابراین در صورت شک، باید رجوع به استصحاب کنیم؛ یعنی تا زمانی که اطمینان به خلاف این حالت پیدا نشود، باید حکم به بقای حیات انسانی کنیم». (آصف محسنی، الفقه و مسائل طیبه ۲: ۲۰۹-۲۱۰ و سند بحرانی، فقه و التضخم النقدي (۷)

آیت الله فاضل و آیت الله منتظری نیز به صراحت به این اصل اشاره نمی‌کنند، اما لزوم احتیاط که در کلامشان آمده، نتیجه جریان استصحاب و از آثار آن است. (جامع المسائل فارسی ۲: ۱۱۳؛ احکام پزشکی ۱۲۰؛ رساله استفتائات ۲: ۳۸۱)

دوم: استصحاب حکمی

آیت الله خرازی نیز پس از اینکه جواز اعتماد به نظر کارشناس و خبره را در تحقق موت یا عدم آن در بحث مرگ مغزی به صورت احتمال مطرح می‌کند، به آن اشکال کرده است و می‌گوید: «زمانی به قول متخصصین می‌توان اعتماد کرد که با عرف در مفهوم مرگ، اتفاق نظر داشته و شک در تحقق مصداق باشد، در حالی که در مورد مرگ مغزی چنین نیست؛ چون آنچه مورد اختلاف است، مفهوم مرگ است [نه مصداق آن]... و در این گونه موارد، شهادت کارشناسان بر تحقق مرگ کفایت نمی‌کند؛ چون آنها بر تحقق مرگ مغزی شهادت می‌دهند، در حالی که این، خود، اول کلام است که آیا مرگ مغزی همان مرگ واقعی که موضوع احکام موت واقع می‌شود، هست یا نه؟ در این صورت، [اختلاف در مفهوم و اخبار کارشناس به تحقق مرگ] آنچه مورد تبعیت قرار می‌گیرد، شک در تحقق مرگ و احتمال بقای حیات است که مجرای استصحاب حکمی است نه موضوعی؛ نظیر شک در غروب و مغرب و مقتضای استصحاب حکمی، عدم جواز قطع اعضا قبل از توقف قلب و مغزو سکون نفس و خاموشی بدن است». (مجله فقه اهل بیت ۱۹: ۸۹)

نظر تفصیلی در مرگ مغزی

عده‌ای دیگر بدون ارائه شاخص و با تمسک به نظر کارشناس و پزشک و بدون اینکه به مرده یا زنده بودن اشاره کنند، در احکام مربوط به زندگان و مردگان تفصیل داده‌اند و بعضی از احکام مربوط به مردگان را در مورد مبتلایان به مرگ مغزی جاری می‌کنند. آیت الله مکارم شیرازی به این نظر معتقد است و می‌گوید: «با توجه به اینکه پزشکان تصریح می‌کنند این گونه افراد [مبتلا به مرگ مغزی]، مانند شخصی هستند که مغز او به کلی متلاشی شده [است] یا سراز تن او جدا کرده‌اند که با کمک وسایل تنفس مصنوعی و تغذیه ممکن است تا مدتی به حیات نباتی ادامه دهد، یک انسان زنده محسوب نمی‌شوند، در عین حال، یک انسان کاملاً مرده هم نیستند. بنابراین، در احکام مربوط به حیات و مرگ باید تفصیل داده شود...». (احکام پزشکی ۱۱۳؛ گنجینه استفتائات قضایی سؤال ۲۳۷)

ایشان به طور کامل مشخص نکرده‌اند که در چه مواردی چه حکمی از اموات و چه حکمی از زندگان بر بیمار مرگ مغزی جاری می‌شود. اما در جایی می‌گوید: «در موارد مرگ مغزی، اگر موضوع، قطعی و یقینی باشد، چنان فردی در این گونه احکام مانند میّت است (هر چند پاره‌ای از احکام میّت مانند غسل و نماز و کفن و دفن و غسل مسّ میّت بر او جاری نمی‌شود). بنابراین، برداشتن اعضای او برای نجات جان مسلمانان مانعی ندارد». (احکام پزشکی ۱۱۵؛ الفتاوی الجدیة ۱: ۴۱۱)

براین اساس باید بین احکام مربوط به مرگ و حیات، تفصیل داده شود، اما مسلّم است که حیات حیوانی این گونه افراد به پایان رسیده است و تنها حیات نباتی دارند. البته بعضی از احکام مرده مثل غسل و کفن و عده وفات جاری نمی‌شود. (مکارم، احکام پزشکی ۱۱۳)

به عقیده ایشان، تشخیص مصادیق برخی از موضوعات مثل مرگ و حیات به نوعی تبخّر و تخصص نیاز دارد. پس برای تشخیص این گونه امور نمی‌توان به فهم عرف عام و توده مردم اعتماد کرد، بلکه باید به متخصص آن فن مراجعه کرد. بنا بر این، پزشک باید بگوید که آیا مرگ مغزی مصداق حیات حیوانی یا مصداق مرگ و حیات نباتی است.

در دایرةالمعارف فقه مقارن چنین آمده است: «شکی نیست که تعیین و تشخیص موضوعات به طور کلی و بیان خصوصیات، اجزا، شرایط و موانع آن به عهده فقیه است؛ یعنی فقیه باید معلوم کند که در لسان ادلّه، حکم بر چه موضوعی وارد شده و اگر موضوع، یک عنوان مرگبی مثل نماز است، از چه اجزا و شرایط و موانعی برخوردار است؟ ... ولی هنگامی که به مصادیق این موضوعات می‌رسیم و بحثی تطبیقی به میان می‌آید... مشاهده می‌کنیم که موارد، سه گونه است: یک، موضوعاتی که تطبیق و تشخیص مصادیق آن نیاز به نوعی تخصّص دارد و باید آن را از متخصصان آن موضوع گرفت. مثلاً فقیه می‌گوید: روزه بر بیماری که روزه گرفتن برای او ضرر دارد، واجب نیست. در اینجا گاه شخص بیمار خودش می‌تواند تشخیص دهد که روزه برای او زیان بار است و گاه ناچار است از طبیب کمک بگیرد یا اینکه مثلاً مرگ مغزی آیا مصداق مرگ حیوانی است و تنها حیات نباتی او باقی است یا نه؟ یا فلان مرگ مغزی آیا قابل بازگشت است یا نه؟ همه‌ی اینها در شأن پزشکان متخصص است...». (همان)

مرحوم نراقی قائل است که روش فقها در موضوعات، مراجعه به اهل خبره و متخصص آن موضوعات است. (مستند الشیعه ۲: ۱۲۱) سبزواری در مذهب الأحکام می‌گوید: مرجع در تشخیص معدن، خبرگانی هستند که در این امر، دانش آموخته‌اند مخصوصاً در عصر حاضر که مردم، اهتمام جدی برای شناخت این گونه امور دارند و کرسی درس و بحث در این باره تشکیل می‌شود. (۱۱: ۳۸۶) نتیجه آنکه در مواردی که نیاز به تشخیص جزئیات و مصادیق باشد و آنها مبهم باشند، فقیه با رجوع به اهل تخصص در آن فن، مشکل را حل می‌کند و نیازی نیست که خود، همه‌ی آن علوم را فرا بگیرد. در مقام بررسی این نظر دو نکته حائز اهمیت است. اولین نکته در مورد مشخص نشدن موضوع مرگ شرعی از منظر آیت الله مکارم است. بی شک عرف خاص و متخصص در مقام تطبیق باید ملاکات و ضوابط موضوع شرعی را بر مصداق تطبیق دهد، ولی با این وجود مشخص نیست ملاک صدق مرگ از منظر آیت الله مکارم چیست و پزشکان چگونه و با چه ضابطه شرعی باید صدق عنوان مرگ یا حیات را بر مبتلایان بر مرگ مغزی تشخیص دهند؟ نکته دوم در مورد دلیل نظر تفصیلی آیت الله مکارم است. با توجه به اینکه عرف خاص در نهایت یا حکم به موت مبتلایان به مرگ مغزی می‌کنند و یا این که آنها را زنده و در قید حیات می‌پندارند، با این وجود چرا باید برخی از احکام احیاء و برخی از احکام اموات را بر آنها بار نمود؟

نتیجه

نظرات متعددی در مورد حیات یا ممات مبتلایان به مرگ مغزی مطرح شده است. بسیاری از پزشکان مرگ مغزی را پایان حیات می‌دانند. اما از نظر فقهی هرچند که مرگ مغزی شباهاتی با عناوین فقهی «موت مشتبه و حیات غیرمستقر» دارد اما حق اینست که آنها را یکی ندانیم و بین آنها فرق گذاشته شود. به همین دلیل در میان فقها عده زیادی بر این باورند که مرگ مغزی پایان حیات نیست و حیات حیوانی همچنان ادامه دارد و عده‌ای عقیده دارند مرگ مغزی پایان حیات حیوانی است که هر کدام برای اثبات مدعای خود، ادله‌ای اقامه می‌کنند. گروهی هم قائل به تفصیل هستند؛ در پاره‌ای از موارد او را مرده و در پاره‌ای دیگر او را زنده محسوب می‌کنند. با توجه به اختلاف آراء در ملاک سلب حیات از نظر عرف و همچنین عدم درک جدایی روح از بدن در عالم

واقع، لاجرم با تمسک به استصحاب بقای حیات، حکم به حیات مبتلایان به مرگ مغزی خواهد شد. بر این اساس احکام مترتب بر آن از جمله پیوند عضو، ارث، کفن و دفن، متناسب با حکم به حیات یا ممات مبتلایان به مرگ مغزی جاری خواهد شد. از نظر معتقدین به مرگ در مرگ مغزی، پیوند اعضا جایز و پس از آن، احکام ارث و کفن و دفن جاری خواهد شد. اما بنا بر اعتقاد قائلین به ادامه حیات در مرگ مغزی، پیوند عضو جایز نخواهد بود، مگر اینکه از نظر فقیه قاعده تراحم بین حفظ نفس مبتلایان به مرگ مغزی و افراد نیازمند به عضو جاری شده و فقیه حکم به حفظ نفس بیماران نیازمند به عضو، صادر کند.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. النهاية فی غریب الحدیث والأثر، چاپ ۱، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۲. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت
۳. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم. لسان العرب. چاپ ۳، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع و دار صادر. ۱۴۱۴ هـ. ق.
۴. اصفهانی، حسین بن محمد راعب، مفردات ألفاظ القرآن، دار العلم - الدار الشامیة، لبنان - سوریه، اول، ۱۴۱۲ هـ ق
۵. امامی، مسعود. «زمان ولوج الروح فی الجنین». فقه اهل البيت (علیهم السلام)، ۵۱ (۱۴۲۹)، ۸۷ - ۱۱۲.
۶. بهجت فومنی گیلانی، محمد تقی. استفتانات. چاپ ۱، قم: دفتر حضرت آیت الله بهجت، ۱۴۲۸ هـ. ق.
۷. تبریزی، جواد بن علی. استفتانات جدید. قم. بی تا.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۰ هـ ق
۹. حاتمی، علی اصغر و ندا مسعودی. «آثار حقوقی مرگ مغزی». مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، ۱ (۱۳۸۹)، ۶۱ - ۸۳.
۱۰. حسینی خامنه ای، سید علی. أجوبة الإستفتانات. چاپ ۱، قم: دفتر آیت الله خامنه ای، ۱۴۲۴ هـ. ق.
۱۱. حسینی سیستانی، سید علی. المسائل المنتخبة، چاپ ۹، قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۱۲. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، چاپ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۳. حکیم، سید محمد سعید. مصباح المنهاج: کتاب الطهارة، چاپ ۱، قم: مؤسسه المنار، بی تا.
۱۴. حمیری، نشوان بن سعید. شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، چاپ ۱، بیروت: دار الفکر المعاصر، ۱۴۲۰ هـ. ق.

۱۵. خرازی، سید محسن. «پیوند اعضا». فقه اهل البيت عليه السلام ۱۹ (۱۴۲۱)، ۶۰-۱۰۷.
۱۶. سبزواری، سید عبدالاعلی. مهذب الأحكام، چاپ ۴، قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۷. ستوده، حمید. مرگ مغزی: پردازش فقهی. حقوقی، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليه السلام، ۱۳۹۱.
۱۸. سند بحرانی، محمد. فقه الطب والتضخم النقدي، چاپ ۱، بیروت: مؤسسه أم القرى للتحقیق والنشر، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۱۹. صاحب بن عباد، کافی الکفاة اسماعیل. المحيط فی اللغة، چاپ ۱، بیروت: عالم الكتاب، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۰. صادقی، سید عباس. «استفاده از پاسخ های شنیداری ساقه مغز در تأیید مرگ مغزی». علمی پزشکی قانونی، ۲۲ (۱۳۸۰)، ۱۲-۲۰.
۲۱. صافی گلپایگانی، لطف الله. استفتائات پزشکی، چاپ ۱، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۲۲. صدر، سید محمد. ماوراء الفقه، چاپ ۱، بیروت: دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۲۳. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرين، کتابفروشی مرتضوی، تهران - ایران، سوم، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. الخلاف، چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۲۵. _____ . المبسوط فی فقه الإمامیه، چاپ ۳، تهران: المکتبه المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ هـ.ق.
۲۶. _____ . النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ ۳، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۲۷. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، چاپ ۱، قم: مؤسسه المعارف السلامیة، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۸. علی اکبری، احسان و نصرالله شاملی. «پژوهشی فقهی پیرامون پیوند اعضا در اشخاص مبتلا به مرگ مغزی»، پژوهش نامه حقوق اسلامی، ۳۳ (۱۳۹۰)، ۱۷۷-۱۹۹.
۲۹. فاضل موحدی لنکرانی، محمد. احکام پزشکان و بیماران، بی تا.
۳۰. _____ . جامع المسائل، چاپ ۱۱، قم: امیر قلم، بی تا.

۳۱. فیاض کابلی، محمد اسحاق. المسائل المستحدثة، چاپ ۱، کویت: مؤسسه مرحوم محمد رفیع حسین، ۱۴۲۶ هـ.ق.
۳۲. قوه قضاییه، گنجینه استفتائات قضایی (نگارش ۲)، قم: دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی، ۱۳۹۰.
۳۳. محسنی قندهاری، محمد آصف. الفقه و مسائل طبیه، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۳۴. محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن. المعترفی شرح المختصر، چاپ ۱، قم: مؤسسه سید الشهداء علیه السلام، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۳۵. محمدی کرجی، رضا. «ماهیت مرگ مغزی و آثار فقهی و حقوقی آن» فقه اهل بیت. ۶۴ (۱۳۸۹) ۱۲۰-۷۴.
۳۶. مفید بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. المقنعه، چاپ ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۳۷. مقری فیومی، احمد بن محمد. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، چاپ ۱، قم: منشورات دارالراضی، بی تا.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر. احکام پزشکی، چاپ ۱، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۹ هـ.ق.
۳۹. _____ . الفتاوی الجديدة، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۴۰. _____ . دائرة المعارف فقه مقارن، چاپ ۱، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۴۱. منتظری نجف آبادی، حسینعلی. احکام پزشکی، چاپ ۳، قم: سایه، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۴۲. منتظری نجف آبادی، حسینعلی. چاپ ۱، رساله استفتائات، قم: بی تا.
۴۳. موسوی خویی، سید ابوالقاسم و جواد بن علی تبریزی. فقه الأعداء الشرعیه والمسائل الطبیة: المحشی، چاپ ۱، قم: دار الصدیقة الشهيدة علیه السلام، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۴۴. _____ . صراط النجاة: المحشی، چاپ ۱، قم: مکتب نشر المنتخب، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۴۵. _____ . مبانى تکملة المنهاج، بی تا.
۴۶. مؤمن قمی، محمد. کلمات سدیة، چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به

- جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۴۷. نجفی، محمدحسن. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۴۸. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۴۹. نظری توکلی، سعید. «مقایسه مرگ مغزی با حیات غیر مستقر». مقالات و بررسی ها. ۷۳ (۱۳۸۲) ۸۷-۱۰۵.